

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک مدّت که نمی‌آیم دلمان تنگ می‌شود،
منظورم از کعبه و بتخانه تویی تو.... بیایم این‌جا
رفقا را ببینیم. این حرف‌ها تمامی ندارد، این درس و
بحث‌ها تمامی ندارد، هر کسی می‌آید و نغمه‌ای بر
این نغمات اضافه می‌کند و بعد هم بادی به غبغب
می‌اندازد که من آنم که رستم بود پهلوان! ولی
خودش بیچاره خبر ندارد که این از کجا می‌آید و به
کجا ختم می‌شود.

خدا رحمت کند مرحوم الهی قمشه‌ای، می‌گفت:

حکما معمولاً چیزی ندارند، چیزی در بساطشان
نیست فقط أسطقس فوق الأسطقسات، نمی‌دانم
وجود بسیط و منبسط^۱ و فیض اقدس و مقدس^۲ و از

^۱ جهت اطلاع بر مفاهیم الفاظ وجود بسیط و منبسط رجوع شود به کتاب
توحید علمی وعینی، پاورقی ص ۱۴۵.

^۲ جهت اطلاع بر مفاهیم فیض اقدس و مقدس رجوع شود به کتاب توحید
علمی وعینی ص ۱۰۲ الی ۱۰۶.

این جور مطالب، ولی وقتی به پای مسائل فقهی می-
رسی زیر هر مسئله‌اش یک پیت روغن و دو تا کیسه
برنج خوابیده! این حرف او بود حرف من نیست.
ایشان می‌گفت. گاه‌گاهی می‌آمد قم، آن زمان ما در
حجره بودیم. او را می‌دیدیم. ولی خُب فقهی که
ایشان می‌گوید همین‌ها را دارد. ولی آن فقه واقعی با
حکمت و این‌ها تفاوتی نمی‌کند همه در یک راستا
است. بله آن فقه، فقهی است که راه انسان را باز
می‌کند و روشن می‌کند، فکر انسان را باز می‌کند،
فکر را متحجر نمی‌کند، فکر خیلی عجیب است^۱.

چندی پیش یکی آمده بود پیش ما راجع به
مسائل وجوهاتش، غریبه بود با یکی از دوستان آمده
بودند. گفت: آقا من از شما چند تا سؤال دارم، می-
خواهم برایم روشن شود بعد هر چه شما امر
بفرمایید من انجام می‌دهم. اوّل این که این خمس
برای چیست؟ چرا در اهل تسنن نیست؟ و در شیعه
هست، می‌گویند آیه‌ای نداریم و یا مجمل هست

^۱ جهت اطلاع بر کلام دقیق مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه، رجوع
شود به تفسیر المیزان ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۸، طبع دارالکتب الاسلامیه و ج ۲
ص ۲۳۵ و ۲۳۷، طبع جامعه المدرسین.

و.... (مثل این که خودش هم اطلاعاتی از این طرف و آن طرف کسب کرده بود و بی اطلاع نبود) دوّم این که چرا خود ما این وجوهات را به دست مصارفش نرسانیم؟ این چه دلیلی دارد که حتماً باید برد و تحویل این بیوت داد؟ گفت: من خیلی جاها رفتم و پیش آقایان، فقط یک کلام شنیدم، آقا شما عامی هستید و به شما ربطی ندارد و خمست را بگذار و برو.

من گفتم: نخیر غلط است. خمس یک حکم فقهی و فرعی است و باید مقلد و مؤدی و مکلف بداند که چیست. حکم فرعی که فقط اختصاص به مجتهد ندارد، کسی که نماز می خواند باید بداند نماز چیست و به چه جهت تکلیف شده. کسی که روزه می گیرد باید بداند. این نیست که فقط روزه بگیرد، باید بدانیم که دلیلش چیست و به چه جهت است. دلیل اجتهادی لازم نیست، آن دلیل اجتهادی مربوط به مجتهد است. ولی یک مجملی حداقل باید بداند. و برایش توضیح دادم که اولاً خمس داریم، در قرآن داریم، در روایات داریم، اهل تسنن به جای خمس

زکات دارند و خمس را قبول ندارند به خاطر این که برای ...^۱، و آیاتش این است، روایاتش این است. روایاتی که دارد در زمان حضور، حضرت چه می‌کند^۲ این‌ها را تا حدودی گفتیم و بعد هم این که به این کیفیت نیست که نباید پرداخت بشود، نه خودش هم می‌تواند بپردازد، منتهی زیر نظر مجتهد باید بپردازد. این نیست که باید فقط به دستش برسد، نه می‌تواند خمس دست شخص باشد و مجتهد بگوید در این موارد مصرف کن، الان خود من خیلی موارد هستند که برای افراد تعیین می‌کنم، که این جا شما مصرف کن. لازم نیست به دست مجتهد برسد. منتهی از این نظر باید زیر نظر او باشد که این حق^۳ مربوط به امام علیه السلام است و مجتهد از باب نیابت عامه اولی است به تشخیص موارد مرضیه مورد نظر حضرت، از این نظر، و الا^۴ نه، ارتباطی به او ندارد. یک وکیل است^۵. آقا، این باید به این جا

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به تفسیر شریف المیزان ج ۹، آیه ۴۱، سوره الأنفال، بحث تفسیری و روایی.

^۲ لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه ج ۵، ص ۵۹۶، تألیف مولی محمد تقی مجلسی رضوان الله علیه.

^۳ جهت اطلاع رجوع شود به کتاب مهر تابان ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

برسد، آن به آن جا، غیر از این چیزی نیست.

– گفت: آقا خدا پدر و مادرتان را بیامرزد. خدا را

شکر، من را راحت کردید، دیگر من الان با خیال راحت دارم بر می گردم.

– می گفت: اولین کسی هستید که من دیدم (بعد

از این همه مراجعه) که صاف می گوید این این است، این هم این

– حالا می خواهی بدهی بلند شو برو، کمش کن

و زیاد کن، ده درصد و بیست درصد ...!

– من گفتم: این درس ها را نخوانده ام هر کسی

خوانده، بنده نخوانده ام بلند شو برو.

توجه می کنید؟ این فقهی که بزرگان به ما

فرمودند، این فقهی است که فهم را باز می کند،

نمی بندد. نمی گویند آقا نفهمی، تو عامی هستی، تو

چه هستی، به تو مربوط نیست، ارتباط ندارد و ...

نه این خبرها نیست، تا آن حدودی که می فهمند

باید فهماند، انسان از چه می ترسد؟! ما از چه

نگرانیم؟! از این که مشت مان باز شود؟! از این که

مطلب مخفی افشا شود؟! از چه می ترسیم؟! از چه

نگرانیم؟! از چه چیز هراس داریم؟! و این شیوه
قبل‌ها نبوده و بعدها کم‌کم پیدا شد و مشخص هم
بود که برای چه هست. آن فقهی که ببندد دور انسان
را و انسان را در یک محدوده‌ای قرار بدهد و حساب
انسان را با حساب مردم جدا کند و مرزی بین فقیه و
بین متفقه بوجود بیاورد، بین مجتهد و بین مکلف و
مقلد بوجود بیاورد، این فقه نیست، این صنعت
است، یک نوع صنعت و یک نوع فن است.^۱

فقیه آن کسی است که - در پاورقی‌های کتاب
اجتهاد و تقلید یک‌جا آورده‌ام^۲ - باید ملاکات را برای
مردم روشن کند، این نیست که فقیه فقط حکم
بگوید، باید بگوید که این حکم برای چیست، که
خود مقلد با اختیار خودش انتخاب کند، می‌خواهی
این کار، می‌خواهی آن کار. این دست خودت است،
می‌خواهی این را انتخاب کن، یا آن را. و فقیه باید
برای مکلف آن مقاصد و اهداف از این تکلیف

^۱ جهت اطلاع بر مضرات فقه فرمولی و اصطلاحی رجوع شود به کتاب نور
ملکوت قرآن ج ۲، ص ۳۲۱. ج ۴، ص ۵۵. ولایت فقیه در حکومت اسلام
ج ۲، ص ۱۴۰. تفسیر المیزان ج ۲، ص ۲۴۶ و ۲۴۸، طبع دارالکتب الاسلامیه
و ج ۲ ص ۲۳۵ و ۲۳۷، طبع جامعه المدرسین.

^۲ رساله اجتهاد و تقلید ص ۲۳۴ و ۳۴۲ و ۳۸۰.

خاص را بیان کند، که اگر تو این کار را کنی به این نتایج می‌رسی، اگر این عمل را انجام دادی این تأثیر را در تو بوجود می‌آورد، اگر این فعل را بجا آوردی، این نورانیت در تو پیدا می‌شود، اگر این را انجام دادی در تو کدورت پیدا می‌شود.

بسیاری از افراد هستند به صرف این که فقیه برای حرمت آنها نمی‌تواند دلیلی پیدا کند، حکم به جواز می‌کند و افراد در مهلکه می‌افتند. در حالی که وقتی می‌فهمی این حکم نیست حداقل این است که مرضی شارع نیست، حالا به آن حد حرمت نرسیده، بگو به مردم، آقا این حکم، حکمی است که ممکن است انجام دادن آن، رعایتش، با فلان قضیه بازی کردن، استعمال بعضی چیزها، آلات، ادوات، مسائل این عواقب، عواقب روحی، عواقب نفسی، کدورت، مسائلی برای تو بوجود می‌آورد، گرچه من نتوانستم هنوز فرض بکنید نسبت به حرمتش به یک یقینی برسم، این را باید فقیه به مقلّدش در رساله توضیح المسائل بگوید، نگوید، مسئول است، چرا؟ چون تا می‌گوید که جایز نیست و اصل إباحه و ... طرف

خیال می کند مثل نان خوردن و آب دوغ خیار است!
و تفاوتی نمی کند، این با آن یکی است. این بازی،
مثل فوتبال است، این بازی مثل والیبال است، این
بازی مثل فرض کنید که سایر چیزهاست و
همان طوری که آن ها حلال است این هم حلال است.
نه باید بگوید آقا فرق می کند! تفاوت می کند! من به
این نرسیدم، من به این نتیجه هنوز نرسیده ام، من که
امام نیستم، او امام است، او امام است او خودش همه
چیز را می داند. ولی من هم به این نتیجه رسیده ام که
این مسائل و این تبعات برایش دارد، اگر نگوید
مسئول است، یعنی روز قیامت مقلد می آید و
جلویش را می گیرد. فلان معامله فعلاً از نظر ظاهر...
دیده اید به افراد، به دوستان من می گویم؟ آقا این
معامله از نظر ظاهر شرع اشکال ندارد، ولی انجام
ندهید بهتر است، ممکن است تبعاتی داشته باشد. که
این از همان موارد است^۱. ممکن است انسان به
حسب ظاهر به یک دلیل قانع کننده نرسیده یا رسیده
است ولی نمی تواند بگوید. این به این معنا نیست که

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید ص ۱۳۴ الی ۱۳۸.

ما نرسیده‌ایم، نه رسیدیم، از آن طرفش هم گذشتیم، ولی آدم هر چیزی را نمی‌تواند بگوید. بالاخره هزار تا مسئله است به یک نحوی به یک کیفیتی.

یکی از مطالبی که رفقا بدانند چقدر مهم است، من بارها از مرحوم آقا رضوان الله علیه می‌شنیدم نسبت به اجتهاد این بود که: فقیه تکلیف تربیت مکلف بر عهده‌اش است، این بر عهده‌اش است، نباید بگوید این مسئله را فهمیدم، دیگر و گرنه هر کسی خودش می‌داند و خدا می‌داند و دیگر من این را می‌گویم به من ارتباطی ندارد!

نه! این دارد از تو می‌شنود، و روز قیامت به گردن تو می‌گذارد، این را باید در نظر گرفت، که خودت چه می‌کردی؟ خودت که درد داری، نه. آن-هایی که بی‌دردند، راحتند. با آنها اصلاً مشکلی نیست، راحتند و حسابشان هم مشخص است. آن فقیهی که خودش درد دارد، خودش یک چیزی سرش می‌شود، منظور من اوست. باید بداند همان کاری را که خودش می‌خواهد انجام بدهد همان را

بردارد به مکلف بگوید تو هم بکن^۱. و همان کاری را که از آن روی گردان است و ترس دارد و هراس دارد به مکلف منتقل کند دیگر تو هم حواست جمع باشد، من این کار را نمی‌کنم، گرچه به حسب ظاهر می‌گویم دلیل بر منع و ردعی ندارم، به من نرسیده، این را به حسب ظاهر می‌گویم، ولی اتفاقاً این قضیه در مورد همین تکرار در عمره که بحث فعلی ماست، این خیلی مسئله مهمی هست. این جا به درد می‌خورد. یکی از مواردش است. این را باید به مکلف منتقل کند که آقای مکلف این حکم، حکمی است که خود من به آن عمل نمی‌کنم ولی خودت می‌دانی. من به این جا رسیده‌ام. اگر مکلف رفت و عمل کرد چشمش چهار تا، دیگر به این ارتباطی ندارد. می‌گوید من گفتم خودم هم عمل نمی‌کنم. تو می‌خواهی عمل کنی، برو عمل کن. من به یقین نرسیدم، نسبت به حکم به یک جزم و به یک حصم نرسیدم، امّا حالا تو می‌خواهی بروی بکن، بکن! این وظیفه است. این وظیفه، وظیفه مرجع -

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر این موضوع، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید،

مرجع که دیگر جنبه بالاتری دارد- وظیفه مجتهد است که این را به اصطلاح روشن کند. وقتی که این طور شد آن وقت دیگر آدم می فهمد. می آیند از آدم یک سؤالی می کنند چه جوابی بدهد. توجه کردید!

دیگر آدم می فهمد که بله بخواهد فلان جواب را بدهد می گوید خب این دارد از فلانی تقلید می کند دیگر، پس من هم جوابی که می خواهم بدهم، این وسط پایش گیر است. تو که می دانی آن جواب باطل است! وقتی تو می دانی، تو که قطع داری چطور چنین جوابی به او می دهی؟ حالا این از تو تقلید نکند، خُب نکند، مسلمان هست یا نه؟ دارد این عمل را انجام می دهد یا نمی دهد؟ به نظر تو این عمل باطل هست یا نیست؟ وقتی هست چرا داری می گویی؟

فلان مریض رفته پیش فلان دکتر، دکتر یک دارویی داده که قطعاً تشخیص خلاف بوده، اگر این دوا را بخورد، یا اگر این عمل را بگوید انجام بده، برایش خطر است. وقتی می آید از من می پرسد، از من طبیب، یا منی که داروخانه چی هستم، وقتی که من می دانم این دارو این ضرر را دارد، به او می گویم

که: آقا! تو که این دکتر را رفتی، این دکتر واردی
بوده؟ تو که الآن داری این دارو را می‌خوری متوجه
هستی؟ بعضی از داروخانه‌ای‌ها می‌گویند دیگر.
حالا آن بیچاره‌ها

- متوجه هستی چه دارویی را می‌خوری؟!
حواست هست یا نه؟ اگر حواست هست، خُب
بسیار خُب. حالا دوباره یک نگاهی بکن نکند اشتباه
کرده یا نکند، نمی‌تواند یک داروخانه چی وقتی
می‌بیند که دکتری آمده دوا داده، حالا بگوید برو.

از مرزست سؤال می‌کند - چرا که دکترهای
داروخانه آدم‌های واردی هستند - خُب داروها را
برای چه می‌گیری؟

- می‌گویند فلان درد را دارم. می‌گویند این دوا که
به درد تو نمی‌خورد! برو دوباره مراجعه کن. به او
بگو، فلان کن.

- نمی‌گویند آقا نسخه را آورده، پولش را بگیرم،
دوا را بفروشم.

- میدانی که الان داروی خطرناک دارد به او
می‌دهد! درست.

چطور او این چنین احساس وظیفه‌ای می‌کند، ما

نباید بکنیم! چرا؟ چون دین برای ما بی ارزش شده.
چون دین ارزشش را از دست داده، چون دین
استقامتش را از دست داده، چون دین حساسیتش را
از دست داده. چون احکام الهی آن إتقان و إحکام
خودشان را از دست داده‌اند، خُب حالا ما می‌گوییم
فتوای فلان کس را می‌گوییم. از کی تقلید می‌کنی؟
خب بله، این مسئله اشکال ندارد، این شخص، این -
طوری عیب ندارد که انجام بدهد! تو که می‌دانی این
تشخیص غلط است، تشخیصِ غلط است، تو نباید
به او بگویی برو بکن. او بگوید، خودش می‌داند، هر
مجتهدی بگوید خودش می‌داند. بر حسب تکلیف و
وظیفه و تشخیصی که رسیده، باید خودش هم
پاسخگو باشد. تو این وسط چرا! من نمی‌گویم تو
خودت را برو اعلام بکن. این غلط است. اما وقتی
کسی می‌آید از تو می‌پرسد چرا حکم الله واقعی و
نظر خودت را نمی‌گویی؟ به تشخیص خودت.
گرچه تشخیصت اشتباه باشد، ولی وقتی می‌دانی
تشخیصت این است، بگو آقا! این مطلب این طوری

است. مسئله این نیست. مسئله این طور است^۱.

چند سال پیش یک وقت ما مکه بودیم در منی نشسته بودیم. دیدیم پیرمردی آمد شروع کرد، دارد می لرزد، مثل ما نبود. پیر بود. ما که هنوز پیر نیستیم. درست است آقا! از این پیرها که نیستیم.

آمد و گفت: آقا به دادم برسید! ما هم که یک چیزی مان می شود. همیشه بی هیچ چیز نیستیم.

- گفتم: چه شده؟ چه بر سر تو آمده؟

- گفت: آقا! این آقا می گوید که حمد و سوره ات باطل است. گفتم خُب باطل باشد. مشکلی نیست.

- گفتم: خب باطل بشود.

- گفت: آقا! می گوید که زنت به تو حرام می شود.

- گفتم: شانس آورده ای بنده خدا! اگر من جای تو بودم اصلاً نماز باطل می خواندم که زنم به من حرام بشود.

- گفتم: تازه شانس آوردی، برای چه می خواهی درست کنی؟ دیدم یک خُرده ایستاد. دید پیش کی

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر این موضوع، رجوع شود به رساله اجتهاد و تقلید، ص ۳۷۰ الی ۳۷۲

آمده! آمده می گوید حمد و سوره را درست کنم،
می گوید تازه شانس آوردی که نمازت باطل هم
هست. دیگر هیچ!

- گفتم که چند سال عمرت هست؟ گفت: هفتاد
و دو.

- گفتم: هفتاد و دو سال است زن داری، حالا
چند سال هم زن نداشته باشی! خُب حالا مهم
نیست.

یک خُرده با او شوخی کردیم و سر به سرش
گذاشتیم و به او گفتیم: بنشین ببینم. نشست.

- گفتم: حمد و سوره ات را برای من بخوان.
خواند. گفتم: تو که از من بهتر می خوانی!

- گفت: حاج آقا ما را دست می اندازی؟ گفتم:
روز قیامت شهادت می دهم حمد و سوره ات درست
است. خوب است؟ باور نمی کرد! چنان دلش را
خالی کرده بودند که هر چه به او می گفتیم

- گفتم: والله، بالله، من سیدم. به جدّم حمد
و سوره ات درست است. به پیغمبر درست است.

دیگر من به کی قسم بخورم. ما الان در منی نشسته-
ایم!

- گفتم: بلند شو برو! این بازی ها چیست؟ بلند
شو برو! نمازت درست است. آقا رفت! چشمتان
روز بد نبیند، دیدم سی نفر را با خودش آورده در
خیمه که این ها هم همین مشکل را دارند.
- حاج آقا سلام علیکم.

- بفرمایید. چطور شد شما تا حالا نبودید؟ کجا
بودید؟ تا پای حمد و سوره آمد، این جا پیدایتان شد!
چه شد تا حالا نه سلامی و نه علیکی. در راهرو از
کنارتان می گذشتیم، سرتان را به آن طرف می کردید!
بله این جا پای پول دادن آمده! بعد معلوم شد بله
حساب و ... از صد و پنجاه ریال سعودی گرفته به
بالا.

- آقا خیلی کارتتان خراب است، نه بابا، صد و
پنجاه، دویست ریال. خلاصه کم کمش صد و پنجاه،
بر حسب وسع ...

- بله! خلاصه این ها را آماده کرده بودند برای
وظایف خطیر. این ها آمدند نشستند و گفتند: حاج

آقا! این شخص می گوید: رفتم پیش حاج آقا، می-
گوید حمد و سوره ات درست است. حالا ما هم
همه حمد و سوره مان خراب است.

- گفتم: عجب! پس شما تا حالا در طول عمرتان
نماز نمی خواندید؟! تا حالا همه نمازهایتان باطل
بوده؟! بلند شوید بروید نمازهایتان را قضا کنید اگر
حمد و سوره باطل است، نمازهایی که تا حالا
خوانده اید آن ها هم باطل است. بلند شوید بروید
آن ها را قضا کنید. حالا إن شاء الله به این بحث ها می-
رسیم. این که اصلاً این شبهات از کی و از چه زمانی
شروع شد و اگر قرار است باطل باشد از قبلش باید
باطل باشد! نه! به نماز نساء نمی رسد.

از قبلش اهمیتش بیشتر است. منتهی قضیه نساء
که پیش می آید این ها دیگر دست و بالشان لق می-
شود و ریال ها و دلارها را رد می کند که چه! گفتم:
بابا هفتاد سال زن داشتی، حالا چهار سال نداشته
باش، طوری نیست! تازه راحتی، خیالت راحت.
نمی دانم دردسر... دیگر نمی گوید کجا رفتی، کی-
آمدی، دیر آمدی، زود آمدی، کاری نداری دیگر.

مشکل نداری، همین دیگر. خواهر و برادری با هم این چند سال آخر، زندگی‌تان را بکنید، راحت باشید. آقا نشستند و قرار شد این‌ها هم حمد و سوره‌شان را بخوانند. آقا این خواند گفتم درست است. آن خواند گفتم درست است، درست است، درست است. آقا همه را گفتیم درست است، بلند شوید بروید، راحت باشید. فقط یکی را دیدم اضطراب دارد، و این طرف و آن طرف...، آن هم درست شد. سه تا بودند دیدم این‌ها، بیچاره‌ها مثل این که هرچه می‌گویم اصلاً به آن‌ها نمی‌چسبد.

- گفتم: بابا شما سه تا را من می‌خوانم، خوبه؟ اسم‌هایتان را بنویسید. بقیه را نه. فقط این سه تا، این هم به خاطر این که [اضطراب دارند] بقیه همه درست است.

- گفتم: ولی واجب است که خودت بخوانی. واجب است، بین من دارم به تو می‌گویم، واجب است خودت بخوانی، من هم از طرف تو نیابتاً می‌خوانم. بلند شوید بروید بینم. آقا سی نفر بلند شدند رفتند هیچ! دیگر شما بدانید که تبعاتش چه شد! دیگر بعضی‌ها سلام به ما نکردند تا آخر و کله

را بر می گردانند و دیگر چه می کردند و شروع کردند و پشت سرِ ما، خلاصه این کیست و چیست و دیگر از این بساط در آوردن.

هر چه می خواهید بکنید، سلام می خواهید بکنید، نکنید، همین است. این ها هم همه نمازهایشان درست است. گفتم: بابا خدا از تو همان نمازی را می خواهد که صبح می خوانی. اگر آن نمازت باطل است این هم باطل است. اگر آن درست است این نماز طواف هم درست است. همین! نه روایت داریم نه چیز دیگری. هیچ چیز نداریم، اضافه بر این که آقا نماز صبح، همین نماز طواف است. نماز صبح همین نماز نساء است. هیچ تفاوتی با هم ندارند. وَلَا الضَّالِّينَ آن وَلَا الضَّالِّينَ این هم هست. اَيَّاكَ نَعْبُدُ را غلیظ نگو، بابا این یک خُرده بالا هم کافی است. بس است دیگر. گوسفند که نمی خواهد بع بع کند! همین کافی است. به همین مقدار.

شما ببینید آن وقت ما چه به سر این حاجی داریم در می آوریم یک حجّی برایش درست می کنیم

زهرمار. طرف به من گفته بود، یک بنده خدایی یکی از دوستان مان، آقای دکتر سجادی به من گفت: فلانی! من خودم را لعنت کردم که دیگر پایم را به مکه بگذارم. می گفت بلائی بر سرم آورد این آخوند کاروان که من که سید بود گفتم به جدم اگر دیگر پایم را گذاشتم تا روز قیامت در مکه! بعد به او گفتم: ببین! بیا با هم یک عمره برویم، از آن لعنت که دست بر می داری هیچ، برعکس خودت عهد و نذر هم بکنی که هر سال بیایی مکه و حج و فلان. ولی خُب موفق نشدیم هنوز دیگر به عمره برویم. درست شد؟ خُب این چه حجی است آقا جان؟! این چه حجی است که ما باید با مردم این طوری باشیم؟ یعنی واقعاً پیغمبر از توی آخوند کاروان این توقع را دارد که برای او، حج را این طور کنی؟ این جور بوجود بیاوری؟ آن امام صادقی که می فرماید اگر نان و زیتون به بچه هایت بدهی باید این ها را برداری به مکه بیاوری، آن امام صادق این حج و این عمره را خواسته است؟ که تو خودت را لعنت کنی برای این - که پایت را دیگر مکه بگذاری؟ توجه می کنید؟ کدام حج را خواسته است؟

- می‌گفت: خودم را لعنت کردم دیگر پایم را
بگذارم داخل مگه. با این بلایی که بر سرم آوردند.^۱
چرا این‌ها را نباید به مردم بگوییم؟ چرا این‌ها را
نباید یاد بدهیم؟ چرا باید این قسم اقتصادانه با این
مسائل برخورد کنیم؟ ها؟!!

آن حَجّی که حضرت ابراهیم ندا داد وَ اُذِّنْ فِی
النَّاسِ بِالْحَجِّ یَا تُوکَ رِجَالاً .. ﴿الحج، ۲۷﴾ این حج
است؟ که از هر چه خدا و پیغمبر و خازن و رضوان،
همه بیزار و همه عرض می‌شود که تبرّی می‌جویند.
این تا این که افراد ... وَ عَلٰی کُلِّ ضَامِرٍ یَأْتِیْنَ مِنْ کُلِّ
فَجٍّ عَمِیقٍ ﴿الحج، ۲۷﴾ و با آن عشقی، با آن علاقه
ای، با آن سوز دلی، با آن التهاب درون، هروله کنان
به سمت این مکه و حج و اعمال و این‌ها حرکت
می‌کند. کدام حج مورد نظر امام صادق ما بوده؟ این
حَجّی که پدرش را درباری در ولا الضّالّین؟ و بعد
هم بگویی زنت به تو فلانه، نمی‌دانم ننت به تو
چیست، زنت به تو چیست، خواهر و مادر و همه
و...

^۱ اسرار ملکوت ج ۱، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

یا این که یک حجّی برایش درست کنی بگوید ای
کاش نمیرم دوباره سال دیگر برگردم. یک همچنین
جایی و یک همچنین مکانی، یک همچنین مشاعری،
به یک همچنین مواقفی. بله؟

خدا رحمت کند مرحوم آقا، وقتی داشتند
ساکشان را می بستند، حالا به این ها می رسیم، به این
مطالب می رسیم، إنّ شاء الله اگر خدا بخواهد، اگر هم
که مُردیم، شماها بیاید بعد از ما این ها را بیان کنید
برای مردم، تا مردم بدانند. وقتی داشتند چمدانشان
را برای حج می بستند، (زمان شاه، ایشان شش سفر
مثل این که به حج مشرف شدند.) وقتی داشتند
می بستند می رفتند یکی از این سفرها، من دیدم یک
حافظ گذاشتند کنار آن چمدانشان که یک دفعه
حافظ را برداشتند، آقا سید محسن حافظ هم
برداشتیم با خودمان، حافظ، می رویم آن جا و افرادی
که با ایشان بودند، آن سفری بود که با یکی از
اخوی های دیگر ما سفر رفته بودند و به اتفاق والده
ظاهراً بودند. عده ای از دوستان بودند، دوستان
همدانی، دوستان طهران، که زمستانی بود، آن زمان
شاه رفته بودند. بله، می گفتند که در اکثر مواقع، در

عرفات، مشعر، در منی، در مکه، در مدینه، این کتاب حافظ دست ایشان بود. این‌ها را چرا ما نباید بگوییم؟ چرا ما نباید بگوییم؟ چرا مردم نباید بفهمند که این سفر، سفر این بعد از زمان شاه است. چرا مردم نباید بفهمند؟ چرا مردم فقط باید به خودشان مشغول باشند؟ فقط مواظب باشند، آی گوشهٔ احرامشان به زمین مالیده نشود، آی ... این مسائل چیست؟ توجه کردید؟^۱

این‌ها همه وظیفهٔ فقیه است. امّا کدام فقیه؟ آن فقهی که فقیه باشد. شاگرد امام صادق او می‌تواند بیاید و این مطالب و این حقایق را روشن کند. این‌ها وظایفی است که مجتهد، این وظایف را بر عهده دارد. مرحوم آقا شیخ محمد بهاری در عرفات بود، بعد می‌بیند یک صدایی می‌آید. نزدیک ظهر عرفات، یک صدای خیلی آواز عجیبی می‌آید و اصلاً کشیده می‌شود بیرون به سمت آن صدا، حرکت می‌کند از خیمه‌اش در می‌آید و می‌رود به سمت آن صدا. وقتی

^۱ جهت اطلاع بر مبنای اولیاء در مورد حج و اعمال آن، رجوع شود به کتاب روح مجرد ص ۱۴۲ الی ۱۴۷. اسرار ملکوت ج ۱، ص ۱۵۳ الی ۱۷۱.

که می‌رسد می‌بیند دَمِ جبل الرَّحْمه، یک جوانی
نشسته و به این که رسید، این شعرش را شروع کرد
به خواندن. شعر می‌خواند و از همین شعرهای
حافظ می‌خواند. به نزدیک این صدا که رسید، دید
این را دارد می‌گوید:

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را که سر به کوه
و بیابان تو داده‌ای ما را^۱

این وقتی که رفت نزدیک شد، دید دیگر
نمی‌خواند، دیگر وقتی رفت، دید صفا کرده و
خلاصه دیگر فوت کرده.

حالا آقا درآمده، آمده دَمِ مستجار نشسته، یکی
بود از رفقا بود می‌شناخت از آقایان معروف طهران،
گفت چه کار کنیم که حَجّمان بهتر و بیشتر مقبول
بشود؟

- گفت: سعی کنید عباراتی که در حج آمده
صحیح اداء کنید. الهی رضی، این رضی را قشنگ
بگویید. جدّی می‌گوییم، شوخی نمی‌کنم. از افراد
خیلی معروف بود.

^۱ دیوان حافظ رضوان الله علیه، غزل چهارم، طبع دکتر غنی و قزوینی.

- سعی کنید از تلفظ صحیح أداء کنید!

و این حالا معلّم اخلاق هم هست!

- صحیح أداء کنید!

آن یکی چه می گوید. و این یکی چه می گوید!

مواظب باشید به شما تنه نزنند، اگر تنه زدند برگردید عقب از همان جایی که تنه زدند را دقیق علامت بزنید، برگردید احتیاطاً هم یک وجب این طرف ترش باشد که این خلاصه باب مقدمه علمیه این که به آن جا می رسد به اصطلاح درست أداء بشود. این چه طوافی شد؟ فقط مواظب باش کسی به شما تنه نزند. هولت ندهد. اگر هولت داد سرت برگشت جایی که از جای کتفت برگشت بله تمام است، کارت تمام است، دیگر هیچ.

ما نشسته بودیم داشتیم نماز طواف می خواندیم، هنوز نوبت طواف نساء نشده بود، یک حاجی آمده بود گفت: حاجی شما ایرانی هستید؟ گفتیم: این طور می گویند. گفتم: متأسفانه بله. گفت: که حاجی خیلی شوخی. گفتم: شوخی مربوط به همین جاست. مربوط به کجاست؟ خوشیم دیگر. این جا

شوخی نکنیم، کجا شوخی کنیم؟ هر جا که می‌رویم
ابروی‌مان هفت است. حالا این جا یک خُرده باز
می‌شود. گفت: آقا به من تنه زدند شلوغ بوده، تنه
زدند. حالا آن آقای آخوند کاروان می‌گوید: که
طواف باطل است، باید بروی دوباره طواف انجام
بدهی. گفتم: چه شده حالا مگر؟ گفت: این کتفم
برگشته. گفتم: برگردد. گفتم: بابا دو دور هم مثل
فرفره بچرخید مسئله ای نیست، برو بابا نمازت را
بخوان. گفت: جداً! گفت: که بروم با آخوندم پیام؟
گفتم: برو آخوندت را صدا کن بیاید این جا. دیگر
رفت و نیامد. گفتم: آخوند را صدا کن این حرف‌ها
چیست می‌زنید. گفتم سه دفعه هم فرفره‌ای بچرخ
مسئله ای نیست برو بابا. یک خُرده کتفت رفته آن
طرف. باطله! دوباره برگرد هفت دور دیگر یاالله!
این که ضجر است. طواف نشد این ضجر است.

تلمیذ: سعی بین صفا و مروه، لاین رفت و
برگشت دارد. در یک لاین هم می‌شود؟
استاد: بله همه جا می‌شود. منتهی آدم باید
رعایت کند. و الا همه جا که می‌شود.

تلمیذ: یک نفر رفته بود از روی نرده‌ها دور زده

بود، گفته بودند که مشکل دارد دوباره باید انجام دهی.

استاد: حتماً باید لاینی که اختصاص داده اند؟!!

استاد: آن مربوط به همین ویلچری هاست؟

تلمیذ: نه، شلوغ بوده و جمعیت زیاد بوده، پریده

از روی نرده ها و رفته، دور زده است.

استاد: خب اشکالی ندارد. ولی یک چیزی

هست، موقعی که شرایط هست، انسان باید رعایت

را بکند، آن درست نیست.

یک سال بود ما آمدم که آن سعی را انجام

می دادیم یک طرف خیلی شلوغ بود، می توانم بگویم

وجب به وجب ما جلو می رفتیم، اصلاً یک چیز

خیلی عجیبی بود. در قسمت صفا به مروه. برگشت

از مروه نه. خلوت تر بود و راحت تر بود. با یکی از

همین آقایان، آقایانی که فعلاً هم هست، از بیوت، از

بیوتات، الف و تای جمع. من دیدم دارد این جوری

می آید. گفتم: آقا این کار شما خلاف شرع است،

چون افرادی که می آیند ناراحت می شوند در ضیق و

فشار و این ها قرار می گیرند، در برگشت باید یک

تنفسی، فرجه‌ای برایشان پیدا بشود. این کار شما باعث می‌شود که این‌ها دوباره در فشار بیفتند.

گفت: من مسئله را خودم بهتر می‌فهمم! من مسئله را خودم بهتر می‌فهمم!

آقا سعی دارد انجام می‌دهد، تازه می‌گویید بنده مسئله، حکمش را بهتر می‌فهمم. بگو خلاف است. نه من خلاف انجام نمی‌دهم. اگر خلوت بود اشکال نداشت حتی اگر خلوت هست شما به عکس از داخل صفا و مروه، از این طرف بروید چه فرقی می‌کند؟ هردو یکی است، تفاوت نمی‌کند. منتهی حالا این را قرار داده‌اند برای صفا، این هم قرار داده‌اند برای مروه. ولی وقتی که الآن شلوغ هست آمدن در خط مروه تعدی در حق این‌ها تلقی می‌شود. آن غلط است، آن نباید انجام بشود. اما نه مثلاً بعضی‌ها دیدم می‌روند از وسط لاین می‌روند، همین‌هایی که چرخ‌ها را از این وسط می‌برند، آنها نه. وقتی که مانعی برای آن‌ها نباشد، ایرادی ندارد. هر جایش می‌شود رفت دیگر. چیزی نیست که، قراردادی است، وإلاّ اصلش که یکی است، تفاوتی نمی‌کند.

اللهم صل على محمد و آل محمد